

حالا فلكون الحق سبحانه قد مر له نزوح نفع ونسب من روجه ضرب الاله
 از روی حال پس بر آوردن حق که نفع و برتری از نفع خودند زوجه ضرب مثل است
 الحسنى وايضا فانه بعضى ادم عليه السلام حين اعطى الخلافة لم يكن ثمة من
 حتى دین بر سینه ادم بنی آدم و نیک عطا کرد شد طایفه بود در آنجا
 الناس من حکم علیه و اما الجن فلم يكن الا ابليس الذي ابى ان يسجد له و لا
 مردم کسکه حکم کند بر وی دانه جن پس بودند که ابلیس ابا کرد سجده او را اول
 و از آنه و فرجه و دلها بفرمود تا این اختلاف داد و سلیمان علیها السلام
 و نزلش داد آدم و زوجه او را و کرا کرد آن هر دو را فریبش تا بکشف داد سلیمان علیهم السلام
 فانه فقد حکها في الجن و الا نس و غيرها من الموجودات فكانت الجن
 پس بر سینه نازل شد حکم نین در جن و نرس و غیر آنها از موجودات پس بود جن
 و الشیاطین محکومین لها بین بناء و غیاص و اخرین مقرین فی الاضواء
 و سباطین هر دو حکم مراد و سلیمان را بیان با کتبه و خاص و دیگران نزدیک کتبه کان در بنی
 فستان بین الامم و اعطى الخلافة العاشر عن الله سبحانه فقد اعطى
 آن بنی پس در شد فرق آن هر دو را هر کس که عطا کرد شد خلافت عاشر از الله سبحانه پس
 الحكم و التصرف فی العالم كله و ادو علیه السلام من هذا القبيل فذلک
 حکم و تصرف در همه عالم داد و علیه السلام از همین قبیل پس برای
 اعطى التصرف فی انواع الموجودات كما اشار اليه رضي الله عنه بقوله
 آن عطا کرد تصرف در انواع موجودات چنانکه بی ره کرد بوی آن رضی الله عنه بقوله
 ترجيع الجبال و تردید اصواتها مع اى مع داو علیه السلام
 سخن در خلق کفن جبال و دار کردن آواز آنها با اى با داو علیه السلام

بالنبي بحيث كلما كان يرجع التبوع و بررد صوته به کانت الجبال ترجعه
 به نبي بچینکه هرگاه که بود ترجع کند به نبي و زود کند صفت خود به نبي بود جبال ترجع
 و تردید اصواتها و کذا و کذا ترجع الطير معه بالتبوع و بوزن بشر الملائكة
 و زود کند آواز ای خود با نبي تبوع به نبي ترجع طير با داو به نبي اما چنانکه در جبال ترجع
 اى جرافقه هذ بن النعین و انقيادها له و الوجه فی التخصيص هذا بنی
 اى موافقت این هر دو نوع و مضاف بودن آن هر دو نوع مراد و راجع عرض کردن این هر دو
 بالموافقة و المتابعة هو انما استند انواع الاله ان كان ترجع على الانسان و على
 موافقت و متابعت آن است که بر سینه آن هر دو باشد انواع اگر اند از روی ترغیب و
 عليه و ابا لقبول الاذعان له لغلبة الفناء و المحقره فيها و بين ان كان منها
 بر وی و از روی ابرار قبول اذعان را برای داو و بر علیه نبي و خفت در آن هر دو است که سینه
 يمنع الا نقياد و قبول التصرف اما الا و لا فراط في طرف اللانها انما
 از نبي و خفت مانع اند انقياد و قبول تصرف انا اول اى نبي و بر راط و طرف کتبه
 عن القبول و اما الثاني فلنقر بطرف المحقر و عدم استغناء بين يد
 از قبول اما ثانی اى خفت پس اى نبي و در عاب خفت و عدم استغناء از او پس نعل
 الفاعل عند القان و القبول و بين ان الطرفين مع علما باها و علما على
 فاعل نزدیک ناز و قبول و ظاهر است که بر سینه هر دو طرف با وجود علما باها
 الانسان اذا دخل في انقياده و موافقته فوافق الا انسان الذي هو
 انسان هرگاه که در اضربه آن هر دو انقياد و موافقت او پس و انفس بک اذعان
 في او سطها مما يقرب الى حد الا عند الاله اى ان ادوا و اى اى
 در او سطر آن هر دو است از اینکه زینت بوی خدا عندال برادر برادر او اول و لایق است